

عکس: رضا معطریان/ ایران

آخرین گفت‌وگوی مطبوعاتی منتشرنشده «مهدی گلشنی»، فیزیکدان پیشکسوت که ۳۰ آبان در ۸۸ سالگی درگذشت

غصه ایران را می خورم

گفت‌وگو

حمیدرضا محمدی
روزنامه‌نگار

راجر تریگ، فیلسوف بریتانیایی گفت: «او در حوزه علم و دین به همه ما یاری می‌رساند تا با مسائل و پرسش‌های فلسفی‌ای روبه‌رو شویم که باید دغدغه مشترک همه انسان‌ها باشند.» نخستین‌بار که دیدم‌اش، همان روزی بود که دوستان روزنامه‌نگارمان، ریحانه یاسینی و مهشاد کریمی را به خاک سپردیم، چهارم تیر ۱۴۰۰ در بهشت زهرا. برای چهلمین روز درگذشت همسرش آمده بود. ماجرا اما ماند و تا همین یک‌ماه‌ونیم پیش، صبح نیمه مهر، اتاق ۱۱۲ طبقه پنجم دانشکده فیزیک دانشگاه صنعتی شریف. که او ۵۶ سال در آن قدم و قلم زد و هم‌چنان شور داشت و البته دغدغه فیزیک و فلسفه علم و دانشگاه. اگر بود، اول بهمن ۸۸ ساله می‌شد، اما ۳۰ آبان جهان فانی را وداع گفت. آنچه می خوانید، آخرین گفت‌وگوی مطبوعاتی مهدی گلشنی است.

آقای دکتر! شما در چه محیطی رشد یافتید؟ و این فضا چقدر در جهت‌گیری آینده‌تان اثرگذار بود؟

دو سه چیز در زندگی‌ام خیلی اثر داشت؛ یکی خانواده. مادرم فوق‌العاده مؤمن بود و مطالعات دینی داشت. پدرم، حاج محمدتقی گلشنی تاجر بود و در اصفهان، خیابان شاه (طالقانی کنونی) حجره داشت و بسیار به من توجه می‌کرد. ولی آنچه تحول مهمی در زندگی آینده‌ام ایجاد کرد، غلامحسین آهنی، معلم خوشنویسی و ادبیات سال اول دبیرستان بود. او به من گفت بیا عربی و منطق و فلسفه و کلام بخوان. قرار گذاشتیم هر روز دو ساعت قبل از آفتاب به مدرسه «جده بزرگ» اصفهان برویم و یک ساعت جلسه داشته باشیم. سپس در مدارس «جده کوچک» و چهارباغ ادامه یافت و شرح تجریدِ خواجه نصیرالدین طوسی، شرح تجلیل علامه حلی، شرح منظومه حاج ملا هادی سبزواری و بخشی از اشاراتِ ابن سینا را گذراندم. درنتیجه وقتی به سال ششم دبیرستان رسیدم در فلسفه خیلی بالا آمده بودم. این در تمام آینده من اثر گذاشت. و بعد به فیزیک کمک کرد.

منزل شما در کجای اصفهان بود؟

خیابان اردیبهشت، بین طالقانی و شیخ بهایی.

در چه دبیرستانی درس خواندید؟

تا کلاس یازدهم را در دبیرستان فرهنگ خواندم، ولی چون کلاس دوازدهم را نداشت، سال آخر به مدرسه ادب رفتم.

معلم مؤثری داشتید؟

در دبیرستان فرهنگ آقای جبل‌عاملی، معلم هندسه‌مان و در دبیرستان ادب آقای موسوی، معلم ریاضی‌مان خیلی استثنایی بودند. تابستان ۱۳۳۵، ششم دبیرستان که بودم، بین سال ششمی‌های اصفهان و بقیه شهرها مسابقه گذاشتند. طراح سؤالات، ضیاءالدین سجادی بود و محل برگزاری منظریه تهران. در رشته ادبی در اصفهان اول شدم. سپس در تهران بین منتخب شهرستان‌ها مسابقه گذاشتند و من در ایران هم نفر اول شدم. و بعد شاه به نفرات اول جایزه داد که کلیات سعدی بود. وقتی برگشتم، به‌همین خاطر رئیس انجمن ادبی دبیرستان ادب شدم.

با کدام همکلاسی‌هایتان دوستی داشتید؟

ابراهیم اسرافیلیان و منوچهر الفت.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۵ ساله بودید. چیزی به خاطر دارید؟

پدرم مصدقی بود و مرتباً روزنامه اطلاعات می‌خرید. هرجا می‌رفتی مردم طرفدار مصدق بودند. من و پدرم در تظاهرات به نفع مصدق شرکت می‌کردیم و وقتی کودتا شد همه آشفته شدیم. خاطره‌ای بگویم؛ بعد از مصدق، کلاس دهم بودم. دانش‌آموزی آمد و انشایی خواند و به مصدق بد گفت. من اعتراض کردم و گفتم حق ندارید به شخصیت‌های این مملکت توهین کنید. معلم انشای ما که از فامیل ثریا، ملکه وقت بود، مرا خواست و گفت یا دفعه آینده انشایی می‌نویسی و عذرخواهی می‌کنی یا عذرت را از مدرسه می‌خواهم. جلسه بعد، وسط ساعت درس، معلم از من خواست انشای خود را بخوانم. خواندن انشا را شروع کردم ولی بقیه وقت تنها به قرائت چند صفحه اول انشا گذشت و ساعت انشا بدون نتیجه به پایان رسید. معلم که انگیزه مرا برای وقت‌گذرانی فهمیده بود، ماجرا را گزارش داد و در پی آن به من گفته شد دیگر حق ندارم به مدرسه بروم. مدتی گذشت و من در پی پیشنهاد دلسوزانه و موافقت ناظم دبیرستان، فقط در کلاس‌های هندسه که حضور و غیاب نمی‌شد شرکت می‌کردم تا بالأخره به امام جمعه اصفهان متوسل شدیم و با وساطت او قضیه خاتمه یافت.

دوران دبیرستان به کتابفروشی هم می‌رفتید؟

در اصفهان کتابفروشی قدیمی‌ای روبه‌روی مسجد سید بود متعلق به شیخ عبدالرزاق که بیشتر کتب اسلامی داشت. یک کتابفروشی هم در خیابان دروازه‌دولت به طرف میدان نقش جهان بود که کتاب‌های روز را می‌خریدم.

در دانشگاه چه رشته‌ای خواندید؟

آن زمان دانشگاه‌ها کنکور جداگانه داشتند. در کنکور دانشگاه تهران، در رشته فیزیک شرکت کردم و پذیرفته شدم، انتخابی که هیچ‌گاه از آن پشیمان نیستم.

چرا فیزیک را انتخاب کردید؟

وقتی فلسفه خواندم، فهمیدم ریشه علوم طبیعی در فیزیک است و فلسفه هم می‌تواند به فهم قضایا خیلی کمک کند. آن زمان دوره لیسانس سه ساله بود و در سال ۱۳۳۹ فارغ‌التحصیل شدم.

مهم‌ترین استادان چه کسانی بودند؟

محمود حسابی، علی اصغر خمسوی، کمال‌الدین جناب و علی اصغر آزاد.

کدام‌شان بیش‌ترین اثر را بر شما گذاشتند؟

دکتر خمسوی به معنای دقیق کلمه الگو بود. جامعیت خاصی داشت. در همه شاخه‌های فیزیک استاد بود طوری که وقتی در کلاس یادداشت برمی‌داشتم، دیگر احتیاج به کتاب نداشتم.

در دانشگاه فعالیت سیاسی هم معمول بود؟

دانشجویان دانشکده ما مصدقی بودند. روابط دانشجویان بسیار اخلاقی بود؛ رفاقت در جریان بود نه رقابت. اما امروز چنین نیست. حتی میان استادان هم چنین بود. یک بار مطلبی را از دکتر حسابی پرسیدم، گفت از دکتر خمسوی بپرس، او این موضوع را بهتر می‌داند.

دوست و همکلاسی شاخصی داشتید؟

بله اما اسامی را به یادم ندارم. ظهرها به اتفاق برای نماز به مسجد سجاد در تقاطع خیابان جمهوری کنونی و فخر رازی می‌رفتیم. هنوز مسجد دانشگاه ساخته نشده بود. البته دانشکده فنی نمازخانه‌ای داشت که به همت مهندس بازرگان ساخته شده بود.

منابع فارسی فیزیک چقدر در اختیار بود؟

منابع تألیفی فارسی نبود.

در کوی دانشگاه بودید؟

خیر. تلاش کردم اتاقی در خوابگاه بگیرم ولی نشد و پدرم خانه‌ای در خیابان آیزنهاور (آزادی کنونی)، درست مقابل دانشکده دامپزشکی خرید.

پس از لیسانس چه کردید؟

از خوش‌شانسی من همان سال قانونی از مجلس گذشت که شاگرد اول دانشکده‌ها را با خرج دولت بفرستند خارج. من هم شاگرد اول گروه فیزیک و شاگرد دوم دانشکده علوم بودم، بنابراین انجمن دوستداران آمریکایی خاورمیانه، برایم پذیرش دانشگاه کلمبیا را گرفت، ولی وقتی می‌خواستم با دکتر جناب، خداحافظی کنم، گفت با اینکه دانشگاه کلمبیا خیلی خوب است ولی پیشنهاد می‌کنم به دانشگاه برکلی بروی، چون معتبرتر است و بیشترین برندگان جایزه نوبل فیزیک از آن آمده‌اند. تقاضا کردم و به علت توصیه‌نامه‌های قوی، دانشگاه برکلی به من پذیرش داد. فروردین ۱۳۴۰ رفتم. برکلی قانونی داشت که پس از سال اول اگر دانشجو در امتحان، نمره قبولی می‌آورد، مستقیم به دکتری فرستاده می‌شد و من نیز با اینکه در دانشگاه تهران دروسی نظیر آنالیز توابع مختلط و مکانیک کوآنتومی و مکانیک آماری را نداشتیم، با موفقیت آنها را گذراندم و مستقیم به دکتری رفتم.

برکلی چگونه دانشگاهی بود؟

اولاً استادانش خیلی آزادمنش بودند. ثانیاً مهم‌ترین دانشمندان فیزیک و افراد سرشناس می‌آمدند آنجا و سخنرانی می‌کردند. از جمله رابرت اوپنهایمر را به یاد دارم. حتی مالکوم ایکس هم آنجا سخنرانی کرد. ثالثاً کتابخانه بی‌نظیری داشت؛ حتی هر دیوان شعر فارسی را که می‌خواستی، داشت. مثلاً رفتم دنبال کتاب ملانصرالدین، دیدم به فارسی، ترکی و انگلیسی هست.

انگلیسی می‌دانستید؟

وقتی لیسانس فیزیک گرفتم، بلافاصله در دوره آموزشی که در مرکز اتمی دانشگاه تهران برگزار می‌شد و وابسته به پیمان «سنتو» بود و با همکاری دو فیزیکدان انگلیسی اداره می‌شد، ثبت‌نام کردم و آنجا دو درس به ما می‌دادند؛ فیزیک هسته‌ای و الکترونیک که طبیعتاً به انگلیسی بود. افشار بکشلو و ناصر مقبلی هم در آن دوره بودند. سخت بود ولی باعث شد انگلیسی‌ام ساخته شود. ناگفته نماند که در دوران لیسانس، دکتر منوچهر وصال شیرازی که استاد ریاضی ما بود، کتابی آورد تا مسائلش را حل کنیم که به انگلیسی بود. آن کلاس‌های انگلیسی کمک کرد تا وقتی در کلمبیا، شش هفته کلاس انگلیسی گذراندم و به برکلی رفتم، گفتند به کلاس انگلیسی نیازی نداری و مسلط شده بودم.

زندگی‌تان در آنجا تأمین بود؟

بعد از فارغ‌التحصیلی چون شاگرد اول بودم و با بورسیه رفته بودم، دانشگاه تهران برای هزینه چهار سال، دلار می‌فرستاد و تأمین بودم. بعد هم دبیر شدم و مستقل.

چه سالی از برکلی آمدید؟

سال ۱۳۴۸، پس از هشت سال. به قدری از کلاس‌های برکلی راضی بودم که دلم نمی‌خواست درسم تمام شود.

موضوع رساله دکتری چه بود؟

درباره ذرات بنیادی.

استاد راهنما چه کسی بود؟

ابتدا شلدون لی گلاشو (Sheldon Lee Glashow) بود که مدتی بعد به هاروارد رفت. سپس استیون واینبرگ (Steven Weinberg) را انتخاب کردم که بعداً نوبل فیزیک گرفت و در درس «نظریه میدان» او بالاترین نمره کلاس را آوردم. او هم رفت هاروارد. سپس سراغ جورج تریلینگ (George Trilling) رفتم و رساله را با او شروع کردم که در ذرات بنیادی استاد بود، اما به نتیجه نرسیدم و سرانجام کار را با پروفسور واتسون تمام کردم که آن زمان کتاب «پراکندگی» را نوشته بود. سه ماه بعد هم مقاله‌ای در مجله بسیار معتبر Physical Review منتشر کردم.

> ما غفلت کردیم و گروه‌های مهندسی تحمل رشته‌های علوم انسانی را ندارند. دیگر اینکه، به علوم انسانی و از جمله فلسفه توجه نشده، درصورتی که بعضی از دانشگاه‌های غرب فلسفه فیزیک یا علوم انسانیِ پزشکی راه انداختند. دیگر اینکه توجه به فرهنگ اسلامی نشد و فرهنگ آشوبناکی بر محیط ما از جمله دانشگاه‌ها حاکم است. همچنین، خبری از تضارب آرا نیست

در آمریکا ازدواج کردید؟

خیر. سال ۱۳۴۲ به ایران آمدم و به خواستگاری دخترخاله‌ام، خانم بتول نجفی رفتم. اول ربیع‌الاول ازدواج کردیم و بلافاصله برای ادامه درس به آمریکا بازگشتیم. ایشان در آنجا علوم تربیتی خواند و در این سال‌ها به ترجمه آثار فلسفی پرداخت. سال ۱۳۴۷ اولین فرزندم در آمریکا متولد شد و بقیه در ایران. اما افسوس که ایشان را در ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۰ از دست دادم.

و سال ۱۳۴۹ به ایران برگشتید.

درست پنجم اردیبهشت ۱۳۴۹. البته از بعضی دانشگاه‌ها برای فرصت مطالعاتی پذیرش داشتم ولی به خاطر پدر و مادرم و ایران، در آمریکا نماندم. مهندس وکیل که در رشته برق برکلی زودتر از من فارغ‌التحصیل شد، نامه‌ای به من نوشت که دانشگاه آریامهر دانشگاه خیلی خوبی است و برگرد. با اینکه استخدام دانشگاه تهران بودم، چون استاد راهنمایم در برکلی به دکتر محمدرضا امین، رئیس دانشگاه، توصیه‌نامه‌ای نوشت، او هم نامه‌ای به من نوشت که برگرد و مخارجت را می‌دهیم.

و دیگر به دانشگاه تهران نرفتید.

خیر. دانشگاه آریامهر وکیل فوق‌العاده‌ای داشت و او به توصیه دکتر امین با دانشگاه تهران صحبت کرد و آنها هم پذیرفتند و من از مهر ۱۳۴۹ استادیار این دانشگاه شدم.

نخستین حقوق‌تان چقدر بود؟

۵ هزار و ۲۰ تومان؛ سه برابر حقوق استاد دانشگاه تهران. زندگی ما در رفاه کامل بود.

کجا ساکن شدید و ماشین خریدید؟

آریاشهر. بله، کادیلاک.

در آن برهه فضای دانشگاه شریف چگونه بود؟

قبل از انقلاب، کمتر مورد پارتی بازی و ناهنجاری دیدم . شورای دانشکده تصویب می‌کرد چه کسی برای استادی بیاید. سیستم سیاسی سلطنتی بود ولی فکر دانشگاه غربی نبود. حتی می خواهم بگویم این قدری نبود که بعد از انقلاب غرب‌زده شد. مسلمانان و چپ‌ها کار خود را می‌کردند و فضای دانشگاه کاملاً علمی بود. نمونه‌ای بگویم؛ دانشجویی داشتم که رشته برق دانشگاه آریامهر قبول شده بود و بعد به فیزیک تغییر رشته داد. رساله فوق لیسانسش را با من گذراند و دانشجوی بسیار ممتازی بود. چندی بعد که کشته شد، فهمیدم جزو فدائیان خلق بود.

شنیده‌ام بهترین رئیس دانشگاه در تمام این سال‌ها محمدرضا امین بود.

دکتر امین فوق‌العاده خوب بود. از دانشکده فیزیک برکلی و البته پیش از من فارغ‌التحصیل شده بود. سال ۱۳۵۲ قانونی را گذراند که رئیس دانشکده‌ها را شورای دانشکده‌ها انتخاب کنند. من هم مفتخرم که در سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ دانشکده را اداره کردم که نیمی در دوره دکتر سید حسین نصر و نیم دیگر در دوره دکتر مهدی ضرغامی بود.

چه کسی رئیس دانشکده بود؟

دکتر حسین پرتوی. البته دانشکده را برادر بزرگ او، دکتر فیروز پرتوی تأسیس کرده بود.

دوره فوق لیسانس فیزیک را شما راه انداختید؟

بله، سال ۱۳۵۲. سیزده دانشجو پذیرفتیم که هشت نفرشان رساله را با من گذراندند. حالا که نگاه می‌کنم، موضوعاتی که به رساله‌های آنان دادم، نوآوری داشت. در همین سال برای اولین بار درس‌های نسبیت عام و سپس کیهان‌شناسی مقدماتی و پیشرفته را ارائه دادم.

دوران ریاست سید حسین نصر چگونه بود؟

دکتر نصر به طور استثنایی به فرهنگ دانشگاه اهمیت داد. مثلاً به آقای حداد عادل که هنوز دکترایش را نگرفته بود و فوق‌لیسانس فیزیک و فوق‌لیسانس فلسفه داشت، گفت بیا اینجا و آثار استاد مرتضی مطهری را درس بده. همچنین مرکزی برای علوم انسانی تأسیس کرد. تمام مسائل میان ایشان و من، تلفنی حل می‌شد، برخلاف حالا که نامه می‌نویسیم و باید چندبار به نامه پیرو بزنیم و آخر هم به جایی نمی‌رسد.

دولت در امور دانشگاه دخالت می‌کرد؟

در امور سیاسی دخالت می‌کرد، اما در مسائل آکادمیک نه.

دانشگاه به لحاظ سیاسی شلوغ شده بود؟

سال ۱۳۵۶ شروع شد و تظاهرات خیلی زیاد بود. من و چند نفر دیگر در شورای دانشگاه به دکتر علی‌رضا مهران، رئیس دانشگاه ایراد می‌گرفتیم که چرا مقابله می‌کنند. اما او به ما احترام می‌گذاشت و ذره‌ای احترام‌اش کم نشد.

قبل از انقلاب یکی از مسائل چالشی، انتقال دانشگاه به اصفهان بود. این موضوع چطور مطرح شد؟

سال ۱۳۵۴ شاه ادعا کرد که چون دانشگاه صنعتی اصفهان مثل این دانشگاه بر اساس الگوی دانشگاه MIT ساخته شد، استادان دانشگاه آریامهر باید بروند به صنعتی اصفهان. بنابراین به ما دانشجو ندادند، ما خودمان سال ۱۳۵۶ کنکور برگزار کردیم و دانشجو پذیرفتیم. آن موقع دکتر مهران به خاطر اعتصاب استادان استعفا داد و حسینعلی انواری رئیس شد. با رأی شورای دانشگاه، در مهر ۱۳۵۷، معاون آموزشی و دانشجویی شدم و منبع مراجعه بچه‌مسلمان‌ها. انقلاب که پیروز شد تا مرداد ۱۳۵۹ معاون دانشگاه بودم اما بعد شورای دانشگاه تغییر کرد. قبلاً فقط استادان بودند، اما در آن زمان گروه‌های پیکار و مجاهدین و فداییان خلق هم نماینده داشتند. در آن شورا نام شهید مجید شریف‌واقفی برای نام جدید دانشگاه انتخاب شد که البته چپ‌ها چندان راضی نبودند.

یادتان هست چه کسی پیشنهاد داد؟

یادم نمی‌آید. اما این شورا دیگر قابل ادامه دادن نبود، چون مدام به جنجال کشیده می‌شد.

آیا پس از انقلاب استادانی را بازنشسته کردند؟

کسی را به یاد ندارم. وقتی امام(ره) ستاد انقلاب فرهنگی را راه انداخت، گروه علوم پایه بر عهده من گذاشته شد. البته در میان آنان افرادی که به دانشگاه وارد باشند خیلی کم بود. مثلاً عبدالکریم سروش و جلال‌الدین فارسی وارد نبودند.

چرا باید محتوای درسی تغییر می‌کرد؟

علم تغییرات بسیار کرده بود و باید به‌روز می‌شد. دانشگاه‌ها تعطیل شد تا سال ۱۳۶۲. سال ۱۳۶۱ به عضویت کمیته گزینش استاد و دانشجو درآمدم که رئیس آن مرحوم ربانی املشی بود. بنا بود همه دانشجویان چپ کنار گذاشته شوند. مخالفت کردم و استدلال آوردم که راه درستی نیست، اینها دانش‌آموز بوده‌اند و ممکن است در دوره نوجوانی و جوانی احساسی اشتباه کرده باشند و جای تغییر دارد. اگر آنان را محروم کنیم به کلی از جمهوری اسلامی دور می‌شوند، باید در دانشگاه برنامه فرهنگی و فکری داشته باشیم. این دلیل پذیرفته شد. در مورد دروس، آیین‌نامه تنظیم و منتشر شد. اما در آن دست بردند و من هم در اعتراض کناره گرفتم.

در سال ۱۳۷۴ گروه فلسفه علم دانشگاه شریف را پایه گذاشتید.

البته در سال ۱۳۶۶ دوباره رئیس دانشکده شدم و تا سال ۱۳۶۸ ادامه یافت و در این اثنا دوره دکترای فیزیک با حضور پروفسور محمد عبدالسلام (برنده جایزه نوبل فیزیک) در آبان ۱۳۶۷ راه افتاد. سال ۱۳۶۹ سمیناری با عنوان «فلسفه و روش‌شناسی علوم تجربی»، با مشارکت مرکز فیزیک نظری و ریاضیات در دانشگاه شریف برگزار کردم. فضل‌الله رضا از آمریکا و محمدتقی جعفری از قم و حسین پرتوی از آمریکا آمدند. این سمینار مرا به این فکر انداخت که گروه فلسفه علم را راه بیندازیم. محمد اعتمادی، رئیس دانشگاه در تیر ۱۳۷۳ مرا مأمور کرد تا در سفر به انگلیس، دپارتمان‌های فلسفه علم دانشگاه‌های آکسفورد، کمبریج و کینگز کالج را ببینم. برنامه فوق‌لیسانس کمبریج را پسندیدم، چون به مسائل فلسفی علوم به طور تخصصی می‌پرداختند، همان مسائلی که امروزه در دروس کیهان‌شناسی، کوانتوم و زیست‌شناسی داروینی مطرح است. در بازگشت، طرح آن را نوشتم و تصویب شد و از اردیبهشت ۱۳۷۴ رسماً راه افتاد. تجربه‌ای چنان موفق که تا سال ۱۳۹۴، ۱۴۴ نفر فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد و ۵ نفر فارغ‌التحصیل دکتری داشتیم.

چطور شد که در آبان ۱۳۷۲ رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی شدید؟

سید عباس قائم‌مقامی، نماینده رهبری در دانشگاه تهران به سید محمدرضا هاشمی گلپایگانی، وزیر علوم مرا پیشنهاد کرد و پذیرفته شد.

علوم انسانی برایتان غریب نبود؟

همیشه مستغرق در علوم انسانی بودم.

چرا در اردیبهشت ۱۳۸۸ برکنار شدید؟

محمد مهدی زاهدی، وزیر علوم دشمنی اصلی را با من داشت، اما این ۱۶ سال بهترین سال‌های عمر دانشگاهی‌ام بود.

چه تغییراتی ایجاد کردید؟

گروه‌هایی از جمله اندیشه سیاسی اسلام، غرب‌شناسی، مطالعات زنان، علم و دین، فلسفه کودکان، پژوهشکده‌های اقتصاد و حکمت و فلسفه و دوره‌های دکترای فلسفه علم و تاریخ علم را راه انداختیم و کتاب‌های زیادی در زمینه رابطه علم و دین منتشر کردیم. همچنین از تعداد زیادی از استادان برجسته دانشگاه‌های تهران دعوت کردم هفته‌ای یک روز بیایند ازجمله کریم مجتهدی، محمد خوانساری و رضا داوری اردکانی که حضورشان بسیار هم پربرکت بود.

سید عبدالله انوار هم اینجا تدریس می‌کرد؟

بله. در پژوهشگاه علوم انسانی، هم فلسفه علم و هم تاریخ علم را برپا کردم. انوار مدرک دانشگاهی نداشت ولی در تاریخ علم استاد بود و برای تدریس دعوتش کردم.

گویا در گروه فلسفه علم بی‌مهری‌هایی شد؟

فراوان. به‌ندرت پذیرفتند نیروهایی که معرفی کردم عضو گروه فلسفه علم شوند. بسیار کارشکنی و کم‌لطفی شد. با فلسفه علم بسیار دشمنی دارند، چون جامعه مهندسی فلسفه را قبول ندارد. حتی حاضر نبودند اتاقی به این گروه بدهند. پایان شهریور ۱۳۹۳ هم وقتی مرا از مدیریت گروه برکنار و در پایان تیر ۱۳۹۷ اجباراً بازنشسته کردند، کتابخانه گروه را که خودم تجهیز کرده بودم، منحل کردند و کتب را به کتابخانه مرکزی بردند. لابد چون می‌خواستند نامی از من نماند.

دانشگاه صنعتی شریف امسال به ۶۰ سالگی رسید. مهم‌ترین دل‌نگرانی‌تان از آینده این دانشگاه چیست؟

فقدان فرهنگ اسلامی ملی در این دانشگاه.

دانشگاهی که در جنگ ۴۰ روزه مورد حمله دشمن قرار گرفت.

چون می‌خواستند دانش را مورد هدف قرار دهند.

از ترکیب فیزیک و فلسفه و ادبیات به چه چیزی رسیدید؟

تا قبل از علم جدید، فلسفه حاکم بود بر علم؛ چه در دوره یونانیان، چه تمدن اسلامی و چه دوران جدید، چه متوجه بودند که حاکم است و چه متوجه نبودند. ولی از نیمه اول قرن نوزدهم که پوزیتیویسم یا اثبات‌گرایی حاکم شد، فقط چیزهایی اهمیت یافت که قابل مشاهده است. بنابراین گفته شد نمی‌توانیم فلسفه و نیز دین را از علم به دست آوریم. نظریه کوانتوم که در نیمه اول قرن بیستم آمد، این قضیه را تقویت کرد. در نیمه دوم قرن بیستم، کارل پوپر گفت نمی‌توانیم ارزش‌های اخلاقی و پرسش‌های بنیادی انسان درباره علم را از احکام علمی به دست آوریم. اما در این ۳۰ سال اخیر افق‌ها تغییر کرد و فهمیده شد که جهان‌بینی دینی کل‌نگر هم ارزش‌های اخلاقی و هم سؤالات بنیادی انسان را جواب می‌دهد، اینکه چقدر به دین به‌عنوان معنابخش کار علمی و تکیه‌گاه آن نیاز است.

همان علم مقدس؟

بهتر است بگوییم «علم با جهان‌بینی دینی و توحیدی.»

یعنی مثلاً می‌شود فیزیک را اسلامی کرد؟

متأسفانه این موضوع در ایران بد تعبیر شده، اما در مالزی و اندونزی و پاکستان درست تعبیر شد.

چون بعضی‌ها می‌گویند شما در پی اسلامی‌سازی فیزیک هستید.

اگر اسلامی‌سازی به این معنی که فقط قرآن را بدون توجه به تجربه و نظریه‌پردازی باز کنیم و آنجا به دنبال کشف قوانین طبیعت باشیم، مطلقاً این عقیده را ندارم. اتفاقاً قرآن صریحاً می‌گوید بروید و تجربه کنید. می‌گوید هم در زمین بگردید هم نظریه‌پردازی کنید که خدا جهان را چگونه خلق کرد و این یعنی کار عقلانی. اما دین در جایی دخالت می‌کند که به تجربه و تفحص تجربی دسترسی نیست. عده‌ای می‌گویند شانس بر جهان حاکم است و عده‌ای می‌گویند علیت ولو هنوز مکانیزم آن علیت را هم نفهمیده باشند. مثال دیگری بزنم: «نظریه استاندارد» کوانتوم مبتنی بر شانس و «نظریه کوانتوم بوهمی» مبتنی بر علیت است. این دو نظریه فعلاً از لحاظ تجربی برابرند و همه نتایج آزمایشگاهی را توضیح می‌دهند. جهان‌بینی من بر علیت و توحید تکیه دارد، بنابراین در مقام انتخاب بین این دو کوانتوم، نظریه بوهمی را انتخاب می‌کنم. چون قائل است در ابعاد میکروسکوپی علیت حاکم است، بنابراین در پی توسعه کوانتوم و کشف این علل می‌رویم، می‌بینیم چقدر حاصلخیز می‌شود. رویکرد غیرعلّی راه را برای فهمیدن می‌بست. وقتی ما در ایران با این رویکرد عمیق فلسفی کار علمی کنیم، این کار نظری و تجربی به نام ایران شناخته می‌شود. الان در سطح دنیا این‌گونه است، بخشی از کارها روی مکانیک بوهمی به نام ایران شناخته می‌شود. در نگاه توحیدی معتقدیم عالم طبیعت غایت و هدف دارد. وقتی با این پنجره سراغ کشف و بررسی می‌رویم؛ اینکه چه آزمایشی طراحی کنیم، کجا را نگاه کنیم، به دنبال چه باشیم، چه تعبیری از آن یافته‌ها بکنیم، حتی از چه ریاضیاتی استفاده کنیم، همگی به این پنجره نگاه‌مان به عالم وابسته می‌شود. بنابراین هم کار تجربی روش‌مند و هم کار نظری دقیق انجام می‌دهیم. اما این فعالیت‌ها در یک چارچوب کل‌نگر توحیدی معنا پیدا می‌کنند. این می‌شود علم دینی یا علم توحیدی. در واقع وقتی دنبال غایت‌مندی می‌گردیم؛ در مقام جمع‌بندی داده‌های به‌دست‌آمده، در مقام تعمیم داده‌های محدود به نظریه‌های جهان‌شمول، جایی که داده کافی برای داوری وجود ندارد، بنا به چارچوب فلسفی متفاوت مدل و نظریه متفاوتی برای عالم به‌دست می‌آوریم. زیرا همیشه در فیزیک نظریات بدیل داریم، نظریه‌های بدیل یعنی اینکه در هر زمانی مجموعه‌ای از نظریه‌ها داریم که تمامی نتایج تجربی را توضیح می‌دهند، اما از لحاظ هستی‌شناختی و نتایج مفهومی و توصیفی کاملاً متفاوتند. در انتخاب میان اینها و در قضاوت و داوری حتی در ایجاد اینها عمیقاً جهان‌بینی وارد می‌شود. حالا اگر این جهان‌بینی توحیدی بود، علم توحیدی می‌شود و اگر سکولار بود، علم سکولار می‌شود.

این جهان‌بینی برای پیدایش جهان هم وجود دارد؟

دقیقاً. همیشه اصول غیرتجربی‌ای در علم و نظریه‌های علمی وجود دارد که تجربه درباره آن نمی‌تواند حرفی بزند. اینجا جهان‌بینی ماست که مشخص می‌کند کدام اصول را قرار دهیم. استادم واینبرگ در جایی گفته بود «هرچه پیش می‌روم، عالم را بی هدف‌تر می‌یابم.» از طرف فیزیک‌دانان هم‌تراز آنقدر به او نقد شد که بعداً گفت «حالا می خواهم اصلاح کنم که؛ هرچه پیش می‌رویم، فهم هدف عالم مشکل‌تر می‌شود.»

پس نظریه شما ضد تجربی نیست.

اتفاقاً کاملاً تجربی است. اما دین معتقد است غیر از چیزهایی که می‌بینید باز هم چیزهایی هست. حالا در دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که به هیچ‌وجه شعور یا روح انسان را نمی‌توان با علم توضیح داد. جالب است بدانید اینشتین هم معتقد است قابل فهم بودن طبیعت را از ادیان توحیدی گرفته‌ایم.

در همه این سال‌ها فیزیک را به زبان ساده برای مردم توصیف کردید.

تا حدی سعی کردم، اما شاگردانی که تربیت کردم، در پی بیان فیزیک به زبان ساده در جامعه هستند.

برش

چالش‌های امروز دانشگاه را چه می‌دانید؟

در دانشگاه‌های ایران کمیت‌ها افزایش یافته است و به کیفیت توجه نمی‌شود. این همه مقاله و فارغ‌التحصیل داریم، اما عمق پژوهش‌ها کم شده و در ارزیابی استادان بیشتر به تعداد مقالات اکتفا می‌شود. دیگر اینکه در غرب به این نتیجه رسیده‌اند که فلسفه و فیزیک را به هم نزدیک کنند، اما در ایران مطلقاً چنین چیزی وجود ندارد. بنابراین رشته‌های مهندسی تعاملی با علوم انسانی نداشته است، درصورتی که MIT دانشجویان مهندسی را مجاب و موظف کردند از ۱۷ درس علوم انسانی، هشت درس را بگیرند. ولی ما غفلت کردیم و گروه‌های مهندسی تحمل رشته‌های علوم انسانی را ندارند. دیگر اینکه، به علوم انسانی و از جمله فلسفه توجه نشده، درصورتی که بعضی از دانشگاه‌های غرب فلسفه فیزیک یا علوم انسانیِ پزشکی راه انداختند. دیگر اینکه توجه به فرهنگ اسلامی نشد و فرهنگ آشوبناکی بر محیط ما از جمله دانشگاه‌ها حاکم است. همچنین، خبری از تضارب آرا نیست. اساساً علوم انسانی و مهندسی با هم گفت‌وگو نکرده‌اند و اراده‌ای هم برای گفت‌وگو ندارند. اگر شریف بر اساس الگوی MIT بنا شده، چرا تحمل گفت‌وگو ندارند. همچنین به فرهنگ خودآتکایی و خودکفایی بی‌توجهی شد. چرا از اندونزی کاغذ می‌آوریم، اما خودمان نداریم، یا چرا نفت را صادر می‌کنیم و بنزین را وارد؟ محصولی که می‌توان در ایران تولید کرد، وارد می‌کنند. دیگر اینکه این دانشگاه، مخصوصاً در بعضی دوره‌ها تکیه داشت بر تعداد قراردادها با خارج، غافل از اینکه آنها دل‌شان به حال ما نسوخته. با دانشگاه متوسطی در غرب قرارداد بسته‌اند تا مدرک مشترک بدهند! نیز رابطه علوم پایه و صنعت هم به‌شدت ضعیف شده، درصورتی که علوم پایه زمینه صنعت است. پروفسور عبدالسلام، هرجا می‌رفت می‌گفت «علم امروز، پایه مهندسی فرداست.»

گمان می‌کنید فیزیک دانشگاه شریف از جریان جهانی عقب افتاد؟

به نظر من، بله. اگر ادعایی جز این دارند، بیایند درباره تحولات ۳۰ سال اخیر، مناظره تلویزیونی برگزار کنند.

حال و هوایتان در آستانه ۸۸ سالگی چگونه است؟ از عمر رفته راضی هستید؟

بسیار. بازنشسته کردن من از گروه فلسفه علم، نه برای دانشگاه که برای خود من وسیله خیر شد، زیرا چند کتاب جدید نوشتم. غصه این هیاهوها را نمی‌خورم، غصه ایران را می‌خورم. من کشورهای مهم اروپایی را دیده‌ام. هیچ‌جا ظرفیت ما را ندارد، اما نگذاشتند کامیاب شود و حس خودکفایی و خوداتکایی از میان رفته است.